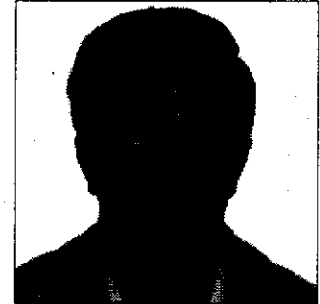


مقدمه

امروزه در اثر مجموعه‌ای از فشارها و ملزومات داخلی و خارجی، بسپاری از کشورها به ناچار با ضرورت (یا پروژه) آزادسازی اقتصادی و آزادسازی سیاسی به طور همزمان درگیر شده‌اند. این موضوع که با عنوان "معضل گذارهای همزمان" نیز مطرح می‌شود، سیاست‌گذاری‌های کلان کشورها را با مشکلات، بحران‌ها و گاه بن‌بست‌های جدی مواجه ساخته است. در این گفتار به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت. سوال این است که همزمان شدن این دو گذار (یکی گذار از اقتصادهای دستوری به اقتصادهای آزاد و دیگری گذار از نظام‌های سیاسی اقتدارگرا به نظام‌های سیاسی دموکراتیک) چه مسائل و مشکلات خاصی پدید می‌آورد و چگونه می‌توان بر این مسائل و مشکلات غلبه کرد. به عبارت دیگر، سیاست‌گذاری مناسب برای پیشبرد موفقیت‌آمیز و کم‌هزینه گذارهای همزمان چه ملزومات و مشخصه‌هایی دارد؟

قبل از ورود به موضوع، اشاره به این نکته خالی از فایده نیست که: معمولاً صاحب‌نظران در توصیف جوامع موسوم به "کمتر توسعه یافته"، به ویژگی‌ای اشاره می‌کنند که بر اساس آن، این جوامع در اغلب عرصه‌ها با مساله "از جا در رفتگی" مواجهند. منظور آن است که ساختارها، رویدادها و فرآیندهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در این جوامع از هماهنگی و تناسب خارج می‌شوند و از لحاظ زمانی و مکانی، روال منطقی خود را از دست می‌دهند یا پس و پیش می‌شوند. به نظر من این ویژگی شامل ایده‌ها و سیاست‌ها نیز می‌شود؛ به عبارت دیگر، افکار و ایده‌هایی که در ارتباط با مسائل یا راه‌حل‌های مشکلات این کشورها پیشنهاد می‌شوند، یا زودتر از موعد مناسب و یا دیرتر از آن مطرح می‌شوند. گفتار پیش رو نیز از یک نقطه نظر، مصداق این "از جا در رفتگی" است، چرا که طی سال‌های اخیر در کشور ما نشانه‌چندانی از همزمانی دو فرآیند یاد شده به چشم نمی‌خورد، ظاهراً مسئولان و دولتمردان هر دو برنامه و جهت‌گیری مورد اشاره را کنار نهاده‌اند یا آن‌ها را از اولویت خارج ساخته و عملاً جهت‌گیری‌هایی معکوس را در پیش گرفته‌اند. شاید بتوان سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۸ را تا حدودی با چنین وضعیتی منطبق دانست، شاید هم در آینده‌ای نامعلوم عرصه سیاست و سیاست‌گذاری در ایران دوباره با چنین وضعیتی مواجه شود. بنابراین، شاید گفتار پیش رو، از لحاظ مساله‌شناسی سیاسی کشور خودمان، بحث چندان بهنگامی نباشد. با وجود این، طرح چنین موضوعات و مباحثی با توجه به آن‌که در گذشته چندان مورد توجه سیاست‌شناسان و سیاست‌گزاران کشورمان نبوده‌اند، صرف‌نظر از این‌که امروزه موضوعیت داشته باشند یا نه و جدی گرفته شوند یا نه، می‌تواند مفید باشد یا دست‌کم به شکل‌گیری و تکمیل ادبیات چنین رویکردی کمک کند.

بحث را با تعریف و توضیح مختصر آزادسازی اقتصادی و آزادسازی سیاسی و رابطه این دو آغاز می‌کنیم. آزادسازی اقتصادی (تعدیل ساختاری) به معنای کاهش کنترل دولت بر عرصه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی و سامان دادن به این فعالیت‌ها در قالب اقتصاد بازار است. این سیاست در جایی معنا می‌یابد که دولت برای مدتی نسبتاً طولانی منابع و فعالیت‌های اقتصادی یک کشور را تحت کنترل داشته است. کشورهای بلوک شرق و تعداد زیادی از کشورهای موسوم به جهان سوم تا دهه‌های پایانی قرن بیستم چنین وضعیتی داشته‌اند. هدف از این آزادسازی نیز سرعت بخشیدن به رشد اقتصادی و فائق آمدن بر مشکلات و پیامدهای منفی اقتصاد دستوری مانند تورم، کسری بودجه مزمن، بیکاری (آشکار و پنهان)، کسری تراز پرداخت‌ها و بالاخره تقویت پیوند با اقتصاد جهانی است. از مدت‌ها قبل، این بحث در میان اقتصاددانان لیبرال مطرح بود که وجود چنین مشکلاتی با الگوی اقتصاد دستوری - دولت محور - ارتباط دارد، ولی از اوایل دهه ۱۹۸۰ به بعد، با تفوق مجدد نگرش‌های نو لیبرال در محافل آکادمیک و سیاسی، این باور قوت و رواج بیشتری پیدا کرد. آزادسازی اقتصادی شامل مجموعه‌ای از جهت‌گیری‌ها در زمینه برنامه‌ریزی اقتصادی، بودجه‌بندی و سیاست‌های پولی و مالی است و عمدتاً شامل کاهش تصدی‌گری و مداخله مستقیم دولت در سرمایه‌گذاری، تخصیص منابع، کنترل بازار و قیمت کالاها و خدمات همچنین شامل کاهش حمایت‌های (سوبسیدهای) دولتی به بخش‌های مختلف اقتصادی، یکسان‌سازی نظام مالیاتی و نظام پولی است. آزادسازی سیاسی (دموکراتیک‌سازی) اما، به معنای گسترش و تقویت نهادهای انتخابی، برگزاری



سیاست گذارهای همزمان درآمدی بر تجربه آزادسازی در ایران بعد از انقلاب

ابوالفضل دلاوری*

انتخابات سالم و رقابتی برای گزینش مسئولان عالی‌رتبه سیاسی، گسترش آزادی‌های سیاسی (شامل اطلاع‌رسانی، تشکل و فعالیت سیاسی) و تقویت شاخص‌های مربوط به حقوق بشر است. این آزادسازی در جوامع و کشورهایی معنا پیدا می‌کند که برای مدتی مدید روش‌های اقتدارگرایانه و از طریق کنترل شدید نیروهای سیاسی و اجتماعی داخلی، اداره می‌شدند. فرض حامیان آزادسازی سیاسی آن است که چنین ویژگی‌ها و روش‌هایی، مانع پویایی و توسعه عرصه سیاست و باعث بروز بحران‌هایی در میزان مقبولیت و کارآمدی حکومت در این کشورها بوده است. بنابراین، هدف از آزادسازی سیاسی، بازسازی و تقویت اقتدار، کارایی، مقبولیت و ثبات نظام‌های سیاسی است.

درباره ارتباط این دو فرآیند نظریات بسیاری مطرح شده است؛ پیش از این معمولاً مناقشه بر سر اولویت این یا آن فرآیند (یا برنامه) بود و صاحب‌نظران یا سیاست‌گزاران، هر کدام با دلایل خاص خود از اولویت این یا آن فرآیند دفاع می‌کردند. بسیاری از نظریه‌پردازان مرتبط با مکتب نوسازی (مکتب شیکاگو) معتقد بودند گرچه برخی از ابعاد نوسازی سیاسی مانند شکل‌گیری دولت متمرکز ملی برای پیشبرد نوسازی اقتصادی و اجتماعی لازم است، اما تقویت ویژگی‌های دموکراتیک در این دولت، متعاقب نوسازی و توسعه اقتصادی و اجتماعی ممکن و محقق خواهد شد. به عنوان مثال، لیست بر این باور بود که فقط به دنبال رشد اقتصادی، گسترش طبقه متوسط و افزایش رفاه این طبقه است که زمینه‌ها و شرایط لازم برای استقرار دموکراسی فراهم خواهد شد. بنابراین اغلب صاحب‌نظران از لحاظ سیاست‌گذاری، اولویت را به رشد و توسعه اقتصادی می‌دادند. اندکی بعد صاحب‌نظران دیگری، مانند هانتینگتون و اولسون، با توجه به تجربیات کشورهای جهان سوم استدلال کردند نوسازی اجتماعی و رشد اقتصادی لزوماً به استقرار نظم دموکراتیک منجر نخواهد شد و چه بسا باعث تشدید بی‌ثباتی‌ها و نابسامانی‌های سیاسی نیز بشود. برخی دیگر مانند اودانل و ایوانز نیز اصرار داشتند که پیشبرد توسعه اقتصادی در این جوامع، جز از طریق اقتدارگرایی یعنی تقویت و تحکیم حکومت‌های اقتدارگرا میسر نیست. به عبارت دیگر دموکراسی و توسعه اقتصادی با یکدیگر

قابل جمع نخواهند بود.

در سال‌های اخیر برخی صاحب‌نظران بحث پیش‌نیازی یا اولویت‌مندی این فرآیندها را کنار نهادند و بر این موضوع تاکید کردند که این دو فرآیند، مستقلاً و هر یک نیازمند مجموعه‌ای از شرایط و ملزومات هستند که در صورت وجود آن‌ها، به پیش خواهند رفت. صاحب‌نظرانی چون آرسن و اریک لین بر ضرورت استقرار "دولت توسعه‌گرا" به عنوان پیش‌شرط اولیه برای پیشبرد توسعه اقتصادی تاکید کردند؛ منظور آن‌ها از استقرار این دولت، تاکید بر وجود عزم و انگیزه و توانایی‌های نهادی و منابع مورد نیاز توسعه اقتصادی است و نه رژیم سیاسی خاص (اعم از اقتدارگرا یا دموکراتیک). به عبارت دیگر، یک رژیم دموکراتیک نیز همچون یک رژیم اقتدارگرا می‌تواند در صورت برخورداری از آن انگیزه‌ها، نهادها و منابع، فرآیند توسعه اقتصادی را به پیش ببرد. پیاموند نیز بر این نکته تاکید می‌کند که آنچه اهمیت دارد الگوی حکومت کردن است و نه سنخ دولت یا رژیم سیاسی. به باور او یک حکومت خوب یعنی حکومتی قانونمند، سالم و متعهد به حقوق بشر-ان‌گونه که در مباحث حکومتداری خوب مطرح است- می‌تواند هر دو فرآیند توسعه اقتصادی و سیاسی را به پیش ببرد. لفت ویچ نیز فرآیند سیاسی را مهم می‌شمارد و نه ساختار دولت، رژیم سیاسی یا حتی الگوی حکومت را. او معتقد است صف‌بندی و منازعات میان گروه‌های ذی‌نفع در این یا آن عرصه (اقتصاد یا حکومت) و الگوهای رقابت‌ها و بازی‌های سیاسی، عامل مهم و تعیین‌کننده‌ای در ترتیب و پیشرفت فرآیندهای توسعه اقتصادی یا توسعه سیاسی به شمار می‌رود.

مباحث و نظریاتی که مورد اشاره قرار گرفته بیشتر به اولویت (تقدم و تاخر) این یا آن فرآیند و تاثیر یکی بر دیگری مربوط است اما موضوعی که نسبتاً جدید می‌نماید، چگونگی پیشبرد همزمان این دو فرآیند (یا دو برنامه) است. این موضوع مشخصاً از اوایل دهه ۱۹۹۰ و پس از فروپاشی بلوک شرق مطرح شد، پس از آن که برخی از کشورهای اروپای شرقی و سپس برخی کشورهای دیگر ناچار شدند به طور همزمان هم به اصلاحات اقتصادی در راستای تقویت اقتصاد بازار دست بزنند و هم به تقویت نهادها و رویه‌های دموکراتیک در نظام سیاسی خود مبادرت ورزند. در چنین وضعیتی است که

مساله‌گذارهای همزمان^۳ مطرح می‌شود.

در مورد گذارهای همزمان، دو موضع کلی نظری وجود دارد که یکی به سازگاری و دیگری به ناسازگاری این دو گذار قائل است. موضع سازگاری‌گذاری^۴ بیشتر از سوی نظریه‌پردازان نولیبرال (مثل هایک، نوزیک و فریدمن) اتخاذ شده است. کارشناسان بانک جهانی در دهه ۱۹۹۰ نیز غالباً چنین موضعی داشتند. در هر صورت، طرفداران سازگاری دو گذار، بر این باورند که این دو فرآیند به صورت مکمل و مقوم یکدیگر عمل می‌کنند: آزادسازی اقتصادی موجب کوچک‌تر شدن دولت و از جمله تضعیف منابع قدرت دولت‌های اقتدارگرا می‌شود و پیشرفت این آزادسازی به تدریج دولت‌های اقتدارگرا را تحت فشار قرار می‌دهد و آن‌ها را به دولت‌هایی پاسخگوتر و دموکرات‌تر تبدیل می‌کند. تضعیف دولت‌های اقتدارگرا به نوبه خود باعث تقویت و تحکیم اقتصاد بازار می‌شود و به این ترتیب این دو فرآیند و گذار، به شکلی فزاینده و تکمیلی به پیش می‌روند. هایک جریان مزبور را با طرح مفهوم "کاتالاکسی"^۵ توضیح می‌دهد. به اعتقاد او حاکمیت روابط بازار بر حوزه اقتصاد، پویایی‌های مثبتی در کل نظام اجتماعی و از جمله در حوزه سیاست ایجاد می‌کند، چرا که "مبادله مقبول" باعث تخفیف خصومت و خشونت- از جمله در عرصه سیاست و دولت- می‌شود.

اما موضع ناسازگاری‌گذاری^۶ بیشتر از سوی پژوهشگران و صاحب‌نظران مسائل جوامع کمتر توسعه یافته اتخاذ شده است. از این میان می‌توان به دیتریش شمایلر، جان استیفنز و ابولین استیفنز اشاره کرد. این گروه بر این باورند که این دو فرآیند و سازوکارهای مربوط به هر یک از آن‌ها، اصولاً با یکدیگر ناسازگارند و مانع پیشرفت همزمان یکدیگر می‌شوند. استدلال آن‌ها بر دو تئز متفاوت، اما همسو استوار است:

۱. ملزومات، سازوکارها و پیامدهای دموکراتیک‌سازی، این استعداد را دارد که فرآیند آزادسازی اقتصادی را شدیداً تحت فشار قرار دهد و حتی متوقف سازد.

۲. ملزومات، سازوکارها و پیامدهای آزادسازی اقتصادی این استعداد را دارد که فرآیند دموکراتیک‌سازی را تحت فشار قرار دهد یا متوقف سازد.

در این جا هر یک از این دو تئز را به اختصار

توضیح می‌دهیم:

توضیح تز اول: دموکراتیک‌سازی نظام سیاسی باعث ورود گروه‌های متعدد و متعارض ذی‌نفع به عرصه سیاست می‌شود و این گروه‌ها با فشار و تاثیرگذاری بر سیاستگذاری‌های اقتصادی، مانع پیشبرد سیاست‌های آزادسازی اقتصادی می‌شوند؛ بویژه اقشار و گروه‌های اجتماعی کم درآمد و فقیر با طرح تقاضاهای خود مبنی بر افزایش رفاه و خدمات، به دولت فشار می‌آورند و حتی گروه‌های برخوردارتر نیز اولویت‌ها و منافع ناهمگون خویش را مطرح می‌کنند. در چنین شرایطی، دولتی که خواهان اجرای برنامه آزادسازی اقتصادی است، بر سر دو راهی قرار می‌گیرد: یا

پایین و متوسط می‌شود. این آزادسازی همچنین به دلیل کاهش تورم و سوبسید باعث کاهش فرصت‌های درآمدی برای صاحبان مشاغل آزاد پردرآمد می‌شود. در چنین شرایطی اگر دولت به نارضایتی‌ها و اعتراضات، مجال بروز و ظهور دهد، این مسائل باعث تشدید نارضایتی‌ها و اعتراضات اجتماعی نسبت به سیاست آزادسازی اقتصادی می‌شود و دولت را تحت فشار قرار خواهد داد. اما اگر دولت تسلیم این فشارها شود، به معنای آن است که باید از بخش مهمی از برنامه‌های آزادسازی اقتصادی عقب‌نشینی کند، یعنی یا این برنامه را ناقص اجرا کند یا آن‌ها را

اجتماعی و سیاسی این گونه اصلاحات بدبین و نگران گسترش نارضایتی، اعتراض و هرج و مرج هستند. فقط دولتمردان آینده‌نگر و یا کارشناسان و برنامه‌ریزان اقتصادی که به حل بنیادین بحران‌های مزمن اقتصادی و آثار دراز مدت (مثبت) این دگرگونی‌ها اصرار دارند، ممکن است از چنین دگرگونی‌هایی استقبال کنند.

در مجموع، استدلال طرفداران موضع ناسازگاری دوگزار آن است که اجرای همزمان دو برنامه آزادسازی اقتصادی و دموکراتیک‌سازی، یا به ناخرسندی اجتماعی از دموکراسی و کند شدن فرآیند دموکراتیک‌سازی منجر خواهد شد و یا

امروزه در اثر مجموعه‌ای از فشارها و ملزومات داخلی و خارجی، بسیاری از کشورها به ناچار با ضرورت آزادسازی اقتصادی و آزادسازی سیاسی به طور همزمان درگیر شده‌اند

باید این مطالبات را بپذیرد و یا باید آن‌ها را نادیده بگیرد. اگر گزینه اول را انتخاب کند به ناچار باید به مناخه خود در عرصه‌های اقتصادی ادامه دهد و یا کنترل و تخصیص منابع به بخش‌های خدماتی و رفاهی عمومی، به زیان بخش‌های دیگر به مطالبات مطرح شده پاسخ دهد. بنابراین پذیرش مطالبات مردم عملاً آزادسازی اقتصادی را تضعیف می‌کند و حتی متوقف می‌سازد. اما اگر گزینه دوم را انتخاب کند، خواه ناخواه با نارضایتی‌ها و اعتراض‌های اجتماعی ناشی از آن مواجه می‌شود که در این صورت یا باید به ناآرامی‌ها و بی‌ثباتی‌های سیاسی تن بدهد که این وضعیت مانع مهمی بر سر راه اصلاحات اقتصادی خواهد بود و یا باید به اعمال فشار و سرکوب علیه گروه‌های ناراضی دست بزند که این وضعیت نیز ناقض دموکراتیک‌سازی محسوب می‌شود.

توضیح تز دوم: آزادسازی اقتصادی در کوتاه مدت باعث کاهش فرصت‌های اشتغال، کاهش دستمزدها و افزایش هزینه‌های زندگی و در مجموع باعث تنزل رفاه و سطح زندگی طبقات

متوقف سازد. اگر دولت بر اجرای برنامه آزادسازی اقتصادی اصرار ورزد، ناچار است با نارضایتی و اعتراضات برخورد کند و به محدود کردن آزادی‌های سیاسی و کاربرد زور علیه گروه‌های ناراضی مبادرت ورزد. این امر نیز به معنای ناقص ماندن یا توقف دموکراتیک‌سازی است. طرفداران موضع ناسازگاری بر این باورند که اصولاً هیچ گروه اجتماعی، از اصلاحات ساختاری اقتصادی استقبال نمی‌کند. گروه‌های آسیب‌پذیر (کم درآمد) منافع امروز خود را - که همانا برخورداری از اندک حمایت‌های دولتی است - به فواید آتی این اصلاحات ترجیح می‌دهند. گروه‌های قدرتمند ذی‌نفع و برخوردار از ساختارهای اقتصادی موجود (بویژه صاحبان مشاغل آزاد) نیز معمولاً این دگرگونی‌ها را به ضرر خود می‌دانند. حتی گروه‌هایی که عملاً از آزادسازی سود می‌برند - نظیر صاحبان سرمایه‌های مولد و صنعتی - نیز نسبت به برخی از پیامدهای احتمالی دگرگونی‌های ساختاری نگران هستند. دولتمردان، مدیران و کارگزاران بوروکراسی حاکم نیز معمولاً نسبت به پیامدهای

به تحمیل هزینه‌های مضاعف بر اقتصاد ملی و کندی فرآیند رشد اقتصادی خواهد انجامید و در نهایت نیز به انباشت اثرات منفی هر دو فرآیند و توقف آن‌ها منجر خواهد شد. راه‌حلی که طرفداران موضع ناسازگاری ارائه می‌دهند، پرهیز دولت‌ها از درگیر شدن همزمان در هر دو فرآیند (یا پروژه) آزادسازی اقتصادی و دموکراتیک‌سازی است. آنان توصیه می‌کنند دولت‌ها نخست یکی از این دو فرآیند را در دستور کار خود قرار داده و پس از تحکیم دستاوردهای آن، با فرآیند دوم درگیر شوند.

اما در کنار این دو موضع، موضع سوم هم وجود دارد که گرچه برخی از ناسازگاری‌های میان این دو گذار را می‌پذیرد و اصولاً پیشبرد همزمان این دو فرآیند را کاری دشوار می‌شمارد، اما به ناممکن بودن آن اعتقاد ندارد. این موضع را می‌توان "مدیریت بحران‌های گذارهای همزمان" نامید. طرفداران این موضع بر این باورند که با توجه به افزایش توانایی‌ها و مهارت‌های مربوط به سیاستگذاری و مدیریت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، می‌توان برای تخفیف ناسازگاری‌های

این دو گزار و پیشبرد موفقیت آمیز و همزمان آن‌ها، راه‌حل‌هایی را جستجو و اعمال کرد. این دسته از صاحب‌نظران، سه راه‌حل زیر را برای حل مشکلات گزارهای همزمان مطرح کرده‌اند:

۱. شوک درمانی؛^۲ کمین برای فرصت اقتصادی؛^۱
۲. بهره‌گیری از تکنیک‌های ترکیبی؛^۳

در این جا می‌کوشیم هر یک از این راه‌حل‌ها را به اختصار توضیح دهیم.

۱. در روش شوک درمانی، بر پیشبرد مداوم فرآیند دموکراتیک‌سازی و در عین حال دست زدن به مجموعه‌ای از اقدامات ناگهانی، اما تعیین‌کننده برای تغییر ساختار اقتصادی (در راستای گسترش

بازگشت وجود داشته باشد- دست می‌زند.

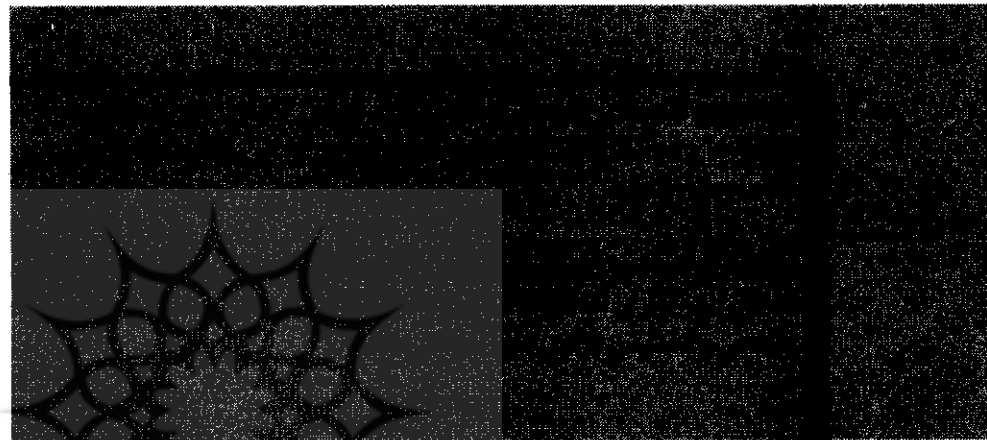
۲. کمین برای یک فرصت اقتصادی: در این روش دولت می‌کوشد با حفظ جهت‌گیری دموکراتیک خود، همزمان با وقوع یا اوج‌گیری برخی بحران‌های اقتصادی مانند تورم یا بیکاری یا بحران‌های مالی، به اقداماتی اساسی و ساختاری در جهت آزادسازی اقتصادی دست بزند، زیرا در چنین شرایطی زمینه‌های مساعد و توجیهات بیشتری برای اجرای سیاست‌های جدید وجود دارد و امکان مقاومت گروه‌های ذی‌نفع کاهش می‌یابد.
۳. بهره‌گیری از تکنیک‌های ترکیبی: در این

د) تحکیم پیوند میان دولت و جامعه؛ در این مورد باید پیوند میان دولت و گروه‌های ذی‌نفع را حول محور آزادسازی اقتصادی و ایجاد و برجسته‌سازی منافع مشترک، مورد توجه قرار داد. برای مثال پیوند منافع میان تکنوکرات‌های مسئول در امر سیاست‌گذاری با فعالان اقتصادی و صاحبان سرمایه‌ها، همچنین پیوند میان دولت با کارفرمایان و نیروی کار (در قالب الگوی مرسوم به قرار داد سه جانبه)، می‌تواند نقش مهمی در توجیه سیاست‌های آزادسازی، توزیع مسائل و هزینه‌های آن میان بخش‌ها و گروه‌های مختلف و بالاخره قابل تحمل شدن بخشی از فشارهای این آزادسازی برای گروه‌های ذی‌نفع داشته باشد.

نگاهی به تجزیه ایران پس از انقلاب

اقتصاد ایران از قدیم‌الایام و حتی قبل از پیدایش و گسترش سرمایه‌داری، اقتصادی آزاد و متکی بر بخش خصوصی نبوده و دولت همواره نقشی اساسی و محوری در عرصه امور اقتصادی (از جمله در مالکیت اراضی کشاورزی و مداخله در تجارت) داشته است. این وضعیت در قرن بیستم میلادی با گسترش مناسبات سرمایه‌داری و صنعت و همزمان با آن، برخورداری دولت از درآمدهای نفتی شکل جدید

و ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت؛ بویژه از زمانی که دولت علاوه بر نقش مستقیم در فعالیت‌های اقتصادی، مسئولیت پیشبرد برنامه‌های توسعه اقتصادی و گسترش رفاه عمومی را هم بر عهده گرفته در عرصه‌های اقتصادی، دخالتی گسترده و عمیق‌تر یافت. تا قبل از انقلاب، اوج این مداخلات در سال‌های ۵۲ تا ۵۶ قابل مشاهده است. بنابراین، با آن که در سال‌های قبل از انقلاب، اقتصاد ایران از بخش خصوصی نسبتاً بزرگی برخوردار بود، اما مداخلات دولت در عرصه اقتصاد هیچ‌گاه کاهش نیافت، بلکه دائماً در حال افزایش بود. این رویه در سال‌های اولیه پس از انقلاب نیز ادامه داشت و حتی تشدید شد. مطالبات انقلابی که بویژه از سوی طبقات پایین و متوسط مطرح می‌شد، در کنار دیگر مسائل و ملزومات ناشی از انقلاب و جنگ دولت را به مداخله هرچه بیشتر و گسترده‌تر در عرصه اقتصاد کشور کشاند. این وضع تا پایان جنگ ادامه داشته بنابراین می‌توان گفت اصولاً تا سال ۱۳۶۷ ایران هیچ زمینه و تجربه قابل ملاحظه‌ای برای آزادسازی اقتصادی



اقتصاد بازار) تاکید می‌شود. این روش ممکن است در قالب یکی از دو تاکتیک زیر به کار گرفته شود: الف) حمله غافلگیرانه:^۴ در این تاکتیک دولت دموکراتیک شده بدون این که پیش‌آگهی‌هایی در مورد اقدامات مورد نظر خود در زمینه آزادسازی اقتصادی صورت دهد، ناگهان به یک اصلاح بنیادین اقتصادی (مانند آزادسازی ناگهانی نرخ ارز، قیمت‌ها و یا حذف سوبسید) دست می‌زند. سپس با آرام‌سازی تدریجی تنش‌ها و تلاطم‌های برآمده از این اقدام، ناگهان به اقدام دیگری مبادرت می‌ورزد. به این ترتیب بدون آن که فرصتی برای واکنش گروه‌های مخالف به وجود آید، اقدامات مورد نظر به اجرا در می‌آیند.

ب) خراب کردن پل‌های پشت سر:^۵ در این تاکتیک که می‌توان آن را با ضرب‌المثل ایرانی «مرگ یک‌بار، شیون یک‌بار» منطبق دانست، دولت دموکراتیک شده برای آزادسازی اقتصادی (مانند خصوصی‌سازی منابع اقتصادی، حذف سوبسیدها، اصلاح نظام بودجه و کوچک کردن دولت) به مجموعه‌ای از اقدامات اساسی به صورت یک‌جا، قاطعانه و سریع- بدون این که امکانی برای

روش به طور همزمان ترکیبی از راهبردهای اقتصادی و سیاسی به صورت هماهنگ و در قالب تاکتیک‌های مناسب برای پیشبرد همزمان هر دو فرآیند آزادسازی اقتصادی و سیاسی به کار می‌رود. مهم‌ترین این راهبردها و تاکتیک‌ها عبارتند از:

الف) ایجاد هماهنگی در طرح‌های اقتصادی؛ در این مورد می‌توان به اجرای سیاست‌های پولی و مالی مناسب برای رشد اقتصادی و در عین حال ایجاد یک نظام هدفمند و کم‌هزینه تامین اجتماعی به موازات اجرای سیاست آزادسازی اشاره کرد.

ب) تقویت ظرفیت و کارآمدی دولت؛ این راهبرد از طریق اقداماتی مانند تلاش برای کوچک کردن دولت، سالم‌سازی دستگاه‌های دولتی و اتکا به روش‌های علمی و کارشناسی در این دستگاه‌ها به پیش می‌رود.

ج) تکمیل و تقویت نهادهای دموکراتیک؛ در این مورد، بویژه تقویت پارلمان و دیگر نهادهای مشورتی (در سطوح ملی و محلی) را می‌توان مورد توجه قرار داد.

نداشته است. تنها بعد از پایان جنگ و در جریان تنظیم برنامه اول توسعه بود که این آزادسازی در دستور کار سیاستگزاران کشور قرار گرفت. سیاست و حکومت ایران همواره سرشتی غیردموکراتیک داشته است، حتی تأسیس نهادهای مشروطه از اوایل قرن بیستم نیز نتوانست از لحاظ محتوایی تغییر چندانی در ساخت غیردموکراتیک حکومت ایجاد کند؛ گرچه بویژه در سده بیستم میلادی برخی میان‌پرده‌های کوتاه مدت برای گسترش آزادی‌های سیاسی و تقویت ابعاد و نهادهای دموکراتیک حکومت به وجود آمد، اما در مجموع ساخت دولت تا انقلاب اسلامی همچنان بسیاری از ویژگی‌های غیردموکراتیک خود را حفظ کرد. تغییر رژیم سیاسی از سلطنت به جمهوری و افزایش نهادهای انتخابی که در پی پیروزی انقلاب اسلامی صورت گرفت، گرچه باعث برانگیختن امیدهایی برای گسترش و تعمیق دموکراسی سیاسی در ایران شد، اما گرفتار شدن کشور در ورطه جنگ‌های داخلی و خارجی موانع متعددی بر سر راه تحقق این امید ایجاد کرد. بنابراین تا قبل از مقطع مورد اشاره (پایان جنگ)، آزادسازی سیاسی (به عنوان یک برنامه مشخص و مورد حمایت حکومت) هیچ‌گاه به صورت جدی در ایران مطرح نبوده است (میان پرده‌هایی نظیر مشروطیت، سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ و دوران حکومت مصدق نیز باید با عناوین دیگری مورد بحث قرار گیرند).

با وجود این، شواهد نشان می‌دهد حتی هنگامی که از سال ۱۳۶۸ آزادسازی اقتصادی در دستور کار دولت وقت (آقای هاشمی رفسنجانی) قرار گرفت (و البته با فراز و فرودهایی به پیش رفت)، اصولاً اولویت و برنامه مشخصی برای گسترش و تقویت نهادهای دموکراتیک در دستور کار دولت قرار نگرفت. بنابراین تا آن مقطع نیز جامعه و دولت ایران هنوز با مساله گذارهای همزمان در معنای خاص آن مواجه نشده بود. با وجود این، مجموعه تحولات، چالش‌ها و مسائلی که از دهه‌های قبل در ایران مطرح بود و در سال‌های پس از انقلاب و بویژه در برنامه اجرای سیاست آزادسازی اقتصادی نیز مترکم و انباشته شده بود، جامعه و دولت ایران را در اواسط دهه ۱۳۷۰ با فشارهایی برای پیشبرد همزمان هر دو فرآیند- آزادسازی

اقتصادی و دموکراتیک‌سازی سیاست- مواجه ساخت و اتفاقاً شعارها و برنامه‌های دولت آقای خاتمی نیز نشان از آن داشت که دولت او در صدد است به طور همزمان این دو فرآیند و پروژه را به پیش ببرد. بنابراین بررسی تجربیات ایران در این دوره، می‌تواند نمونه خوبی برای بررسی مسائل و مشکلات گذارهای همزمان و ارزیابی راه‌حل‌های آن باشد.

خاتمی چه در دوران کاندیداتوری خود برای ریاست جمهوری و چه پس از انتخاب به عنوان رئیس‌جمهور، تأکید فراوانی بر ضرورت تقویت آزادی‌های سیاسی، مشارکت و توسعه سیاسی و مدنی داشت. ترکیب جهت‌گیری‌های کابینه و مدیران ارشد او در بخش‌های سیاسی نیز این موضوع را تأیید می‌کند. شاخص‌هایی مانند گسترش آزادی مطبوعات و تشکل‌های سیاسی و همچنین تنوع تحرکات و تجمعات سیاسی و بالاخره حضور گرایش‌های متنوع سیاسی در چند انتخاباتی که در دوره ریاست جمهوری او برگزار شد، همگی بیانگر آن است که پیشبرد فرآیند دموکراتیک‌سازی، یکی از برنامه‌های اصلی دولت او بوده است. در عین حال جهت‌گیری و اقدامات دولت خاتمی در زمینه امور اقتصادی نیز بیانگر آن است که این دولت در صدد بود رویکرد آزادسازی اقتصادی دولت قبلی را کم و بیش ادامه دهد. ترکیب و گرایش‌های وزرا و مدیران ارشد اقتصادی دولت او نیز بویژه در دوره اول، تفاوت چندانی با دوره آقای رفسنجانی نداشت. شاخصه‌های تحولات اقتصادی این دوره نیز نشان‌دهنده همین جهت‌گیری است؛ کاهش نسبی مداخلات دولت در فعالیت‌های اقتصادی، کاهش سوبسیدهای دولتی، اصلاح نسبی نظام مالی- پولی (مانند آزادسازی کامل نرخ ارز و نرخ سود) و اصلاح نظام بودجه‌ریزی در راستای تقویت بخش خصوصی و مهار نسبی تورم، بیانگر تداوم آزادسازی اقتصادی در این دوره است. البته نمی‌توان انکار کرد که جنبه سیاسی برنامه‌ها و جهت‌گیری‌های دولت خاتمی، چه به دلیل تازگی آن و چه به دلیل حساسیت شدید موافقان و مخالفانش، نسبت به برنامه‌ها و جهت‌گیری‌های اقتصادی‌اش از تبلیغات و سر و صدای به مراتب بیشتری برخوردار بود. اما این موضوع تغییری در این واقعیت ایجاد نمی‌کند که دولت خاتمی عملاً درگیر هر دو فرآیند شده بود.

به هر حال، به نظر می‌رسد دولت خاتمی در پیشبرد همزمان این دو فرآیند در طول دو دوره ریاست جمهوری خود با مشکلات فزاینده‌ای نیز مواجه شده به نحوی که اولاً فرآیند دموکراتیک‌سازی در همان دوره اول ریاست جمهوری‌اش با چالش‌ها و سپس بن‌بست‌های جدی مواجه شد و ثانیاً فرآیند آزادسازی اقتصادی نیز گرچه تا پایان دوره دوم ریاست جمهوری او با فراز و فرودهایی همچنان ادامه یافته، اما بدون تردید زمینه‌ساز و محمل تضعیف پایگاه‌های اجتماعی دولت خاتمی و حامیان سیاسی او (موسوم به اصلاح‌طلبان) شد و به نوبه خود هم در تضعیف فرآیند دموکراتیک‌سازی و هم در تقویت گرایش‌های ضدآزادسازی و رویکردهای مناخله‌گرایانه دولت بعدی در عرصه‌های اقتصادی، نقش غیر قابل انکاری داشت.

البته در این‌جا، در پی بررسی و تحلیل همه علل و عوامل ناکامی مزبور نیستیم، اما تا جایی که به موضوع مورد بحث ما، یعنی مشکلات گذارهای همزمان مربوط است، می‌کوشیم به این سوال پاسخ دهیم: آیا در دوره آقای خاتمی با توجه به مجموعه شرایط، امکان پیشبرد همزمان و موفقیت‌آمیز دو فرآیند آزادسازی اقتصادی و دموکراتیک‌سازی در ایران وجود داشت؟ اگر پاسخ این سوال مثبت است، علل ناکامی دولت او چه بود؟

برای پاسخ دادن به این سوال، لازم است نخست شرایط و ملزومات عام و کلی، برای پیشبرد و اجرای هرگونه برنامه و سیاست کلان را صرف‌نظر از آن که این برنامه و سیاست از نوع آزادسازی اقتصادی باشد یا دموکراتیک‌سازی و یا توزیع منابع (عدالت اجتماعی)، مرور کنیم. با توجه به نظریات و تجربیات مربوط به موضوع، مهم‌ترین پیش‌شرط‌ها و ملزومات پیشبرد چنین برنامه‌هایی را می‌توان به شرح زیر فهرست کرد:

۱. شرایط مساعد سیاسی: اتفاق نظر کافی در سطح هیات حاکمه در مورد ضرورت اجرا و کم و کیف کلی برنامه؛

۲. شرایط مساعد نهادی و مالی: توانایی اجرا و تامین هزینه‌های برنامه؛

۳. شرایط مساعد اجتماعی: عدم مواجهه با مقاومت شدید اجتماعی (از سوی گروه‌های مخالف برنامه) و برخورداری از برخی حمایت‌های اجتماعی از سوی گروه‌های ذی‌نفع؛

۴. شرایط مساعد بین‌المللی: مواجهه نبودن با

محدودیت‌ها یا فشارهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی.

شواهد نشان می‌دهد دولت خاتمی از همان آغاز روی کار آمدن خود در زمینه برخی از پیش‌شرط‌ها و ملزومات کلی پیشبرد آن‌ها، با مشکلات اساسی مواجه بوده است. تا آن‌جا که به برنامه دموکراتیک‌سازی دولت خاتمی مربوط می‌شود، نه تنها در درون هیات حاکمه اتفاق نظر چندانی بر سر برنامه دموکراتیک‌سازی او وجود نداشته بلکه بخش قدرتمندی از هیات حاکمه با این برنامه و اولویت آن موافق نبود و حتی آشکارا با آن مخالفت می‌ورزید. از لحاظ نهادی نیز دولت خاتمی و نیروهای سیاسی و نهادهای حامی برنامه او، چه در حوزه قانونگذاری و چه در حوزه اجرا، با محدودیت‌ها و مقاومت‌های آشکاری مواجه بودند. از لحاظ اجتماعی، البته بخش مهمی از طبقه متوسط جدید شهری، بویژه روشنفکران و دانشگاهیان از برنامه دموکراتیک‌سازی او حمایت می‌کردند، ولی بخش وسیعی از طبقات متوسط و پایین شهری گرچه به او رای داده و از روی کار آمدنش استقبال کرده بودند اما از برنامه‌های او (بویژه از برنامه دموکراتیک‌سازی او و وظایف حمایتی خود در مقابل این برنامه‌ها) تصور روشن و آگاهی کافی نداشتند و چه بسا تصورات اولویت‌ها و انتظاراتی متفاوت از حامیان روشنفکر و دانشگاهی او داشتند. از لحاظ بین‌المللی نیز علیرغم ظواهر امر، شرایط چندین مساعده برای برنامه دموکراتیک‌سازی خاتمی موجود نبود. درست است که روی کار آمدن او خوش‌بینی‌هایی را در میان برخی محافل جهانی برانگیخت اما از آن‌جا که تیرگی روابط ایران با غرب بویژه با آمریکا، ریشه‌های عمیقی داشت و اقدامات موثر و عاجلی نیز از سوی هیچ یک از دو طرف برای اعتدال‌سازی و بهبود روابط صورت نگرفته بدینی و جدال سیاسی و ایدئولوژیک میان ایران و آمریکا همچنان تلاوم داشت و فشارها و تحریم‌های آمریکا علیه ایران نیز عملاً چندان تخفیفی پیدا نکرد.

در مورد سیاست‌های آزادسازی اقتصادی نیز علاوه بر تاثیر غیرمستقیم، اما مهم عوامل فوق، مسائل و موانع دیگری نیز فرا روی دولت خاتمی قرار داشت که مهم‌ترین آن‌ها به شرح زیر بودند:

۱. فضای سیاسی پر تنش ناشی از تشدید منازعات سیاسی در سال‌های اولیه روی کار آمدن خاتمی، سایه سنگین خود را بر عرصه اقتصاد کشور و مهم‌تر از آن بر ذهنیت و دغدغه

دولت، مدیران، راهبردها و نیروهای سیاسی و اجتماعی حامی او افکنده بود، به نحوی که فرصت و انگیزه چندانی برای توجه و تمرکز در حوزه مسائل و سیاست‌های اقتصادی ایجاد نشد و اگرچه این مسائل عملاً در دستور کار دولت قرار داشت اما در گفتار سیاسی اصلاح‌طلبان جایگاه و انعکاسی نیافت.

۲. درآمدهای دولت خاتمی، بویژه در دو ساله اول، به علت کاهش شدید قیمت نفت دچار افت شدیدی شد.

۳. دولت خاتمی همان‌گونه که در زمینه مطالبات سیاسی ناگهان و آشکارا با انتظارات فزاینده و بسیار فراتر از آنچه در تصور و دستور کار دولت قرار داشت مواجه شد، در زمینه مطالبات اقتصادی نیز به گونه‌ای کمتر آشکار (در سطح طبقات پایین و فاقد تریبون) با انتظارات از پیش اثبات شده و فزاینده‌ای مواجه شد. اتفاقاً همین مطالبات بودند که توسط مخالفان سیاسی دولت او - از جمله در درون هیات حاکمه - به انحاء مختلف مطرح یا دامن زده می‌شدند.

بنابراین در یک ارزیابی کلی و مختصر، می‌توان گفت اصولاً شرایط و ملزومات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و بین‌المللی برای پیشبرد هیچ یک از دو فرآیند آزادسازی اقتصادی و دموکراتیک‌سازی چندان مساعد نبوده است. با وجود این، همه ناکامی دولت خاتمی در پیشبرد هم‌زمان این دو فرآیند را نمی‌توان به حساب شرایط نامساعد محیطی (داخلی و بین‌المللی) گذاشت. به نظر می‌رسد راهبردهای کلی، الگوی سیاست‌گذاری و توانایی‌های این دولت برای مدیریت و اجرای برنامه‌های مزبور نیز از ضعف‌ها و نارسایی‌های متعددی رنج می‌برده است. به عبارت دیگر دولت خاتمی، برغم برخی محدودیت‌ها و موانع، برای پیشبرد این برنامه‌ها از برخی فرصت‌ها و منابع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و بین‌المللی نیز برخوردار بود، بویژه در سال‌های اولیه روی کار آمدن این دولت، قوه مجریه و سپس بخشی از قوه مقننه (مجلس ششم) و شوراهای محلی (شهر و روستا) در مجموع در راستای جهت‌گیری‌ها و برنامه‌های خاتمی شکل گرفته بودند. بخش مهمی از رسانه‌ها و تشکل‌های سیاسی و نیروهای فعال سیاسی و اجتماعی نیز با برنامه‌های این دولت همسویی داشتند. بخش عمده‌ای از مدیران و کارشناسان با تجربه در خدمت دولت او بودند.

اوضاع مالی دولت بویژه از سال سوم زمامداری او رو به بهبود نهاد. شرایط سیاسی بین‌المللی نیز در مجموع به گونه‌ای بود که اگر حمایت‌های خارجی موثری از سیاست‌های او صورت نمی‌گرفته، مخالفتی نیز با آن‌ها نمی‌شد. تجربه‌های آزادسازی اقتصادی در دوره قبل نیز برخی زمینه‌ها و ظرفیت‌های لازم را برای تعمیق این برنامه فراهم کرده بود.

البته همان‌طور که در آغاز این بحث اشاره کردم، در واقع اقدامات متعددی در راستای دموکراتیک‌سازی و تعمیق آزادسازی اقتصادی صورت گرفته اما اشکال مهمی که در این باره وجود داشته آن بود که این اقدامات در قالب یک راهبرد مناسب و دو وجهی (معمولاً به تعمیق هم‌زمان دموکراسی و آزادسازی اقتصادی) طراحی، تدوین، تبلیغ و اجرا نمی‌شد بلکه کم و بیش به صورت اقداماتی مجزا و ناهماهنگ به اجرا در می‌آمد. اگر بخواهیم به زبان راهبردی سخن بگوییم، دولت خاتمی، تئورسین‌ها و حامیان سیاسی او به رغم انجام تلاش‌های مختلف در جهت دموکراتیزاسیون، کمتر تلاش مشخص و موثری برای برقراری پیوند راهبردی میان اهداف و منویات سیاسی (دموکراتیک‌سازی) و اهداف و منویات اقتصادی (آزادسازی اقتصادی) و اجتماعی (الگوی بازتوزیع متناسب با دو هدف مزبور) صورت دادند.

برنامه دموکراتیک‌سازی این دولت عمدتاً تحت‌الشعاع فضای پر تنش سیاسی قرار گرفت و از یک سو توسط پایگاه‌های اجتماعی آن، بویژه روزنامه‌نگاران و دانشجویان، گاه چنان رادیکالیزه شد که برخی ویژگی‌های انقلابی و ضدسیستمی به خود گرفت و از چارچوب یک برنامه اصلاح‌طلبانه خارج شد و از سوی دیگر مخالفان این برنامه به طور روز افزون به اعمال فشار پرداختند تا جایی که زبان دولت خاتمی و گفتار سیاسی معطوف به دموکراتیک‌سازی او، چنان دچار لکت و ابهام شد که برخی از برنامه‌های او در این راستا، به کلی گویی‌های مبهم تقلیل یافت. این دو حرکت و اگر ایانه (هم در پایگاه اجتماعی و هم در گفتار برنامه‌های سیاسی دولت خاتمی) روی هم رفته به تضعیف پتانسیل‌های موجود برای طراحی و اجرای یک برنامه عملیاتی مشخص در زمینه دموکراتیک‌سازی منجر شد. برخی از برنامه‌های آزادسازی اقتصادی خاتمی نیز به یک عرصه حاشیه‌ای در مباحث روزمره

تبدیل شد و در عین حال تحت تاثیر و کنترل گفتارها و جریان‌های لیبرال میانه‌رو و تکنوکرات‌های نه‌چندان دموکرات قرار گرفت علاوه بر این بعضی جریان‌های سیاسی رادیکال طرفدار ختمی (از جمله راهبردسازان و طراحان گفتارها و تبلیغات سیاسی حامی او) علاقه و توجه چندانی به حوزه مسائل اقتصادی نداشتند. مسائل، دغدغه‌ها، نگرش‌ها و گرایش‌های این گروه‌ها، اصولاً به لایه‌های میانی و بالایی طبقه متوسط جدید شهری تعلق داشت و بنابراین، نه همچون طبقات بالا، مساله رشد اقتصادی در دغدغه‌ها، نگرش‌ها و گرایش‌های آنان جای چندانی داشت و نه همچون طبقات پایین، مساله توزیع از جایگاه و اهمیتی اساسی برخوردار بود.

در چنین شرایطی طبیعتاً جای چندانی برای طرح این‌گونه مسائل و مهم‌تر از آن، یافتن پیوندهای راهبردی میان مسائل اقتصادی (آزادسازی و یا باز توزیع) و مسائل سیاسی (دموکراتیک‌سازی) وجود نداشت. با بررسی اقدامات و سیاست‌های دولت ختمی، چه در زمینه سیاست داخلی و خارجی و چه در زمینه امور اقتصادی و اجتماعی، می‌توان شاهد گسستگی‌هایی در همسویی این اقدامات برای پیشبرد برنامه‌های مورد نظر بود. به تعبیر دیگر، این اقدامات و سیاست‌ها گاه حالتی گسیخته، ناهماهنگ و ناپیکرانه داشتند. شواهدی برای بهره‌گیری این دولت از تجربیات گذارهای همزمان یا حتی گذارهای یگانه در سطح جهانی و تدوین و اجرای یک استراتژی جدی و هماهنگ، بویژه در دوره اول دولت ختمی در دست نیست. در این مورد، البته شاید بتوان تنظیم برنامه چهارم توسعه در سال‌های آخر دوره دوم ختمی را یک موفقیت محسوب کرد. طراحان این برنامه تلاش کرده بودند الگوی منسجمی را برای گذار اقتصادی (به یک اقتصاد آزاد و در عین حال شامل حمایت از اقشار آسیب‌پذیر) تعریف و طراحی کنند، اما این برنامه از دو مشکل اساسی رنج می‌برد:

۱. کم‌توجهی به بعد سیاسی مسائل یعنی سرشت دولت و فرآیندهای سیاسی؛ ۲. بی‌ریبیطی زمانی (یا همان از جا در رفتگی که در آغاز بحث به آن اشاره کردم). به عبارت دیگر این برنامه اولاً به گونه‌ای تدوین شده بود که گویا داعیه‌های کارشناسانه بودن آن کافی خواهد بود تا هر دولت

و هر سیاستی آن را اجرا کند ثانیاً زمانی مطرح شد که شکست دموکراتیک‌سازی آشکار شده بود و افول موقعیت و قدرت اصلاح‌طلبان در فضای سیاسی رسمی ایران بارز شده بود و چشم‌انداز آینده سیاسی ایران بسیار مبهم می‌نمود. به این ترتیب مجموعه‌ای از شرایط محیطی و نارسایی‌های سیاستگذارانه در دولت ختمی، مانع از پیشرفت همزمان دو گذار و پیشبرد دو فرآیند آزادسازی اقتصادی و سیاسی در ایران شد. آنچه بعد از پایان کار دولت ختمی بر فضای سیاسی ایران غلبه یافت، گفتارها و گرایش‌هایی در نقطه مقابل هر دو فرآیند گذار بود. البته این به معنای توانایی (و حتی تمایل تمام عیار) نیروهای سیاسی حاکم در سال‌های اخیر برای توقف کامل هر دو فرآیند و برنامه مزبور نیست، چرا که تحولات و فرآیندها حتی هنگامی که ناقص و نیمه‌کاره به اجرا در می‌آیند، زمینه‌ها و شرایط را به نحوی تغییر می‌دهند که نادیده گرفتن آن‌ها و یا برگشت کامل از آن‌ها، کار چندان ساده‌ای نیست و به عبارتی اصولاً ممکن نیست، چنان‌که دولت احمدی‌نژاد، پس از یک دوره دو ساله تشدید مداخله‌گرایی در اقتصاد، چندی است تحت تاثیر فشارهای ساختاری و سیاسی، نشانه‌های آشکاری از بازگشت به آزادسازی اقتصادی را از خود نشان می‌دهد. فشارهای ساختاری و سیاسی مربوط به ضرورت تداوم آزادسازی سیاسی نیز - اگر نه به وضوح و سرعت تاثیر آزادسازی اقتصادی - همچنان در حال افزایش است. بنابراین، توجه به ویژگی‌ها و مسائل گذارهای همزمان و تامل در ملزومات و راهبردهای مناسب برای پیشبرد هر چه بهتر و کم‌هزینه‌تر آن‌ها، موضوعی است که باید در دستور کار همه دولتمردان و فعالان سیاسی قرار گیرد.

* عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی
پانوش‌ها

1. Dislocation
2. Good Governance
3. Simultaneous Transition
4. Transitional Compatibility
5. Catalaxy
6. Transitional Incompatibility
7. Applying Shock Treatment
8. Waiting on Economic Trough
9. Looking to Technical Fixes
10. Sheak Attack
11. Bridge Burning